

# Religion

## دین

This issue that is sacred in the minds of some and evil in others must be discussed openly... Not questioning religion, keeps certain secrecy about them. That is the root of our problems. According to thinkers like Robert Ingersoll, Dr. Radha Krishnan (Once India's president), Sir Thomas Arnold, Ahmad Kasravi, Dr. Masud Ansari, Dr. Shojaeddin Shafa, Mehdi Shamshiri, Houshang Moinzadeh, Dashti, Carl Marx and many others, religion requires more discussion and research.

این موضوع که دین در خرد بعضی مقدس و در افکار گروهی دیگر شیطانی بحساب آمده بایستی به وضوح مورد بحث قرار گیرد... سنوال نکردن در مورد ادیان گونه ای اسرار نا گفته در مورد آنان بجای گذاشته است. این ریشه گرفتاری است. بنا به نوشته های اندیشمندی مانند رابرت اینگرسول، دکتر رادها کریشنان (رئیس جمهوری هند در گذشته)، سر توماس آرنولد، احمد کسروی، دکتر مسعود انصاری، دکتر شجاع الدین شفا، مهدی شمشیری، هوشنگ معین زاده، دشتی، کارل مارکس و بسیاری دیگر دین، نیاز به تحقیق و بحث دارد.

... Say no to religion... God needs no messenger.

... به دین نه بگویند.... خدا نیاز به پیغام بر ندارد.

If someone disagrees with your way of thinking; that is an issue open to argument. Some tell me not to write about Islam in Iran ...; that is a request against my will. In my opinion, the religions did tell the truth neither to our forefathers nor to us. The third millennium is a century of openness and cyber-informatics. No longer can anyone hold back the truth from our children. This is insane, it is against "Humanity" and unacceptable.

اگر شخصی بر علیه اندیشه شما برخیزد، چیزی است که جای بحث دارد. بعضی ها به من میگویند و یا مینویسند تا راجع به اسلام در ایران ننویسم.... این بر علیه خواست شخصی من است. در خرد من حقیقت راجع به دین را به ما و به گذشتگان ما نگفته اند. هزاره سوم قرن روشنگری است و آگاهی های فرا تصور. دیگر کسی نمیتواند حقیقت را از ما کتمان دارد و از فرزندانمان پنهان کند. این یک گناه محسوب میشود، این کار بر علیه "بشریت" است و نمیتواند قابل قبول باشد.

Why... is Islam sacred?

Why... is Islam a religion?

Why... is this book different from others?

There are many more Whys... but I keep looking around myself,

and...

چرا.... آیا اسلام مقدس است؟

چرا.... آیا اسلام یک دین است؟

چرا.... آیا این کتاب با کتاب های دیگر متفاوت است؟

چرا های دیگری نیز هستند ... اما من هنوز به اطرافم مینگریم.

و...

I see children sleeping in dirt next to very beautiful mosques...

I see starving children and fat mullahs...

I see drug addict, homeless and jobless individuals and prostitutes together with spreading of AIDS in society, but "Sacred" books, "Sacred" men and women of church/mosque are unable to correct the problem. God does not come to the rescue! Religious agents and rich mullahs care less about homeless and those who live under the poverty line.

کودکانی را میبینم که در روی گل و لای کنار مساجد بسیار زیبا روی زمین خوابیده اند.

من کودکانی را میبینم که گرسنه هستند و ملایانی که شکم های بزرگ دارند.

من افرادی را میبینم که به مواد مخدر آلوده شده اند، بی خانمان هستند، بیکارند، فحشا را میبینم و ایدز که در جامعه پخش شده، اما کتابهای "مقدس" مردان و زنان "مقدس" کلیسا و مساجد قادر به اصلاح این معضل اجتماع نمیباشند. خدا به یاری نمی آید! دلالتان مذهبی و ملایان ثروتمند نسبت به افراد بیخانمان و آنانی که در فقر زندگی میکنند بی توجه باقی مانده اند.

I really don't care if Mohammad was a prophet or a thief... or even God himself. The truth is that we have not had a chance to tell the truth about these prophets' lives and historical intention that surfaced as a book that became "Law".

در واقع من اهمیت نمیدهم که محمد پیامبر بود یا یک دزد... یا حتی خود خدا. حقیقت این است که ما این فرصت را نداشته ایم که حقیقت را در مورد پیامبر و زندگی او آنطور که بصورت تاریخی اتفاق افتاده و بصورتی که در این کتاب که بصورت "قانون" در آمده را به همگان بگوینم.

To reveal the truth we should ask questions; the question is: why do we have no permission to ask about religion? We have no platform to stand on. Question, is the first platform of freedom, vocalization is the first action that establishes this platform. The first cry by a new born baby is the real "Freedom" that is born with the baby. It should not be silenced.

برای پرده برداری از حقیقت ما بایستی سنوال کنیم. سنوال این است که چرا ما اجازه نداریم در مورد دین سنوال کنیم؟ ما پایگاهی نداشتیم که بر آن تکیه کنیم. سنوال، اولین پایگاه آزادی است، صدا اولین عکس العملی است که این پایگاه را بنا میسازد. اولین گریه که در هنگام تولد نوزاد شنیده میشود حقیقت "آزادی" است که با تولد بچه و با او دنیا میاید. این صدا هیچگاه نباید ساکت شود.

I care more about human beings, those who are jobless, homeless who sleep on the street pavements. I tolerate no more to see innocents crucified.

من به بشر بیشتر اهمیت میدهم، به آنانی که بیکارند، به آنانی که سر پناهی ندارند و در روی سنگفرش خیابان ها میخوابند. من دیگرتاب این را ندارم تا از بین رفتن یک بیگناه را نظاره کنم.

I would like to question anyone, including God, if he kills an innocent and forces a child to sell one of his kidneys so other rich man can continue to live. I would like to take the liberty to question anyone who instead of pulling an earthquake victim out of rubbles, pulls out his/her organs for sale.

من میخواهم هر کسی را.... حتی خدا را برای کشتن یک بیگناه و یا اجبار کردن آن بچه به دادن یک کلیه برای زنده ماندن دیگری مورد سنوال قرار دهم. من میخواهم بخود اجازه دهم و سنوال کنم، از هر کسی، چرا بجای در آوردن آن مجروح زلزله اعضاء بدن او را برای فروش از تنش در آوردند.

I believe in no God... I believe in "Humanity"... and in the name of "humanity" I say stop this madness.

من به خدا ایمان ندارم... من به "بشریت" باور دارم... و به نام "بشریت" میگویم که این دیوانگی ها را متوقف کنید.

Religion fought "Humanity" in the name of God and fought God's creatures. Beheading, eye-pocking, hand-cutting, crusading and fighting all occurred in the name of Sacred Books and in protection of religions. Remember, in fighting you should know your enemy. Humanity has become a victim of the religions that allowed no question.

ادیان با "بشریت" جنگیده و با نام خدا با مخلوقش به جنگ پرداخته. آنها را گردن زده، چشم در آورده، دست ها بریده، به صلیب کشیده، جنگ ها در پناه ادیان و به نام کتاب های مقدس پراه افتاده. بخاطر داشته باشید که برای جنگیدن نیاز دارید دشمن را بشناسید. بشریت مورد ستم قرار گرفته، ستم ادیان که اجازه سوال کردن باو نداده است.

Mullahs kill Hossein and Ali 200 times a day and people cry that is called hypocrisy. The attendants of such gatherings forget who or what those are, they do not ask. Why should I cry, whereas life should be fun; remember your childhood. For a child it is a great pleasure to play and have fun. Children usually ask the most sensitive questions. We must answer their questions. Why are we not allowed to ask?

ملاها هر روز 200 بار حسین و علی را میکشند و مردم را به گریه میآورند، این یک نوع ریاکاری است؛ مردمی که در این چنین اجتماعی حاضر میشوند فراموش میکنند که هستند و چرا وجود دارند، آنها هرگز سوال نمیکنند. چرا من بایستی گریه کنم، در حالیکه زندگی باید لذتبخش باشد، کودکی رابه یاد آورید. بهترین لذت برای بچه آن است که بازی کند و تفریح داشته باشد! کودکان هستند که سوال های حساس را مطرح میکنند. ما مجبور هستیم همه آنها را جواب بدهیم؛ چرا ما اجازه سوال کردن نداریم؟!

What we have to do is to force people to ask questions.

کاری که ما باید بکنیم این است که مردم را مجبور کنیم سوال کنند.

I am not trying to find answers for people. For years I have been encouraging people to ask; that is where freedom of speech starts.

من سعی بر آن ندارم که جواب ها را به مردم بدهم؛ من در تمام عمر تلاش بر این داشتم تا مردمان را تشویق کنم تا سوال های خود را مطرح نمایند؛ آنجاست که آزادی بیان شروع میشود.

The problem is that mullahs have always resisted questioning. Mullahs and their agents fight reason. They are commissioned to silence people if they ask questions. They have a name for this. In Islam they call it "Takfir" which means that they label the questioner with apostasy. They silence him by crucifying him alive!

گرفتاری در این است که ملایان همیشه با سنوال کردن مخالفت ورزیده اند... ملا و ایادی او ماموریت یافته اند تا با خرد مبارزه کنند و مردمی که سنوال میکنند را خاموش سازند. برای این عمل در اسلام اسمی هم دارند "تکفیر" به معنی محاربه با خدا یا کفر گفتن. اینها اشخاص را زنده به صلیب میشکند.

Religion is not based on questioning, it is based on accepting. Accepting = faith; faith means cult and cult means no question asked.

دین بر اساس سنوال بنا نشده بلکه بر اساس قبول بی چون و چرا است. قبول بی چون و چرا = کیش و هر کیش و اعتقادی به معنی جنون تقلید و در جنون تقلید و هوس، سنوال جانی ندارد.

People go to college for 20 years to learn how to ask questions; think about it.

I have a lot of questions to ask; I would like to ask all at the same time; don't you? Asking questions is born with individuals.

مردمان برای یاد گیری و طرح سنوال هایشان بیست سال به دانشگاه میروند. فکرش را بکنید. من سنوال های بسیاری دارم و میخواهم همه آنها را یکجا مطرح کنم، شما سنوال ندارید؟ سنوال کردن با انسان زانیده میشود.

Whenever the right questions are asked, invention and discoveries are born.

آنجائیکه سنوال درستی شده اختراع و اکتشاف متولد شده است.

May be we should start from the beginning.

What if someone asked me my religion; I would say that I had to think about it a little... My father was a Muslim... My great grandfather was a Muslim... what that has to do with me? Does that mean I am a Muslim? Does that mean I am living in 7<sup>th</sup> century or 12<sup>th</sup>?

شاید بایستی از ابتدا شروع کنیم.

اگر کسی از من پرسید که دین من چیست، برای پاسخ به تفکر نیاز دارم... پدر من مسلمان بود... پدر، پدر بزرگ من مسلمان بود... چه ارتباطی به من دارد؟ این به آن معنی است که منم مسلمان هستم؟ این بآن معنی است که منم در قرن هفتم یا دوازدهم زندگی میکنم؟

All of us are asked what our religion is; what does our answer mean? The concept of free will is a concept that is not much emphasized. When you say that you are an adult and with **free will** what does it mean? You now are independent of all that has been imposed on you including your name and all that was given to you without your choice. What does my name say about me? What will happen if I break free to be what I wanted to be, not what my father wanted "me" to be.

از همه ما پرسیده میشود چه دینی داریم؛ جواب شما چه معنی میدهد؟ اصلیت آزادی اراده در آن است که بر آن تاکید نشود. وقتی شما میگویند من یک بالغ هستم و آزادی اراده دارم چه معنی دارد؛ شما حالا از آنچه بر شما تحمیل شده استقلال پیدا میکنید؛ اسم شما و آنچه که بدون انتخاب شما بر شما تحمیل شده است. اسم من در مورد من چه میگوید، چه خواهد شد اگر من این سنت را بشکنم و آزادانه بخوام "منی" باشم که میخواهم باشم.... نه آن شخصیتی که پدر من میخواست "من" باشم.

My great great-grandfather could have replied that I was a Muslim; my great grandfather could have said that he is a Muslim. My father named me Hossein, Ali, Parviz, Sohrab and he could have responded that I am a Muslim. So what does it mean when I say I am a Muslim? Does it satisfy others to know if I lie about my religion?

پدر، پدر بزرگ من میتوانست جواب بدهد من مسلمان هستم، پدر، پدر بزرگ من میتوانست ادعا کند مسلمان است، پدرم مرا، حسین، علی، پرویز، سهراب نامید و میتوانست مدعی شود مسلمان است. بنا بر این چه معنی خواهد داشت که من بگویم مسلمان هستم؟ آیا این دیگران را راضی خواهد کرد که من در مورد مذهبم به آنها دروغ بگویم؟

This has a deep root. The mode of question itself is a question. Once Einstein was asked how long would it take for you to solve a problem? "I will think more about how a question is posed than solving the problem" replied Einstein.

این خود ریشه ای عمیق دارد. خود سنوال، نحوه طرح سنوال است. از انیشتن سنوال شد شما در چه مدتی یک مسئله را حل میکنید؟ " من بیشتر به نحوه سنوال کردن فکر میکنم تا حل آن" انیشتن پاسخ داد.

I get worried when people do not respond. That means they have no question and there is no reader. When students ask questions they are in essence telling you all that they don't know. When you are teaching algebra and someone says what do you mean by 2; you know the problem is elsewhere and not in your teaching.

وقتی اشخاص جواب نمیدهند من نگران میشوم. بدان معنی است که آنها سنوالی ندارند و خواننده ای وجود ندارد. وقتی دانشجویان سنوال میکنند به نحوی ابراز میدارند که چیز هائی را نمیدانند. وقتی شما جبر تدریس میکنید وقتی یکنفر سنوال کند منظور شما از عدد 2 چیست متوجه میشوید که مشکل در جای دیگر است نه در تدریس شما.

We should be worried when people do not participate in question and answer.

For thousands of years people did not have platform to ask question about religions. They perhaps asked questions about everything else but religion.

وقتی مردم در سنوال و جواب مشارکت نمیکند بایستی نگران باشیم.

در طول هزار ها سال مردم پایگاهی برای اینکه سنوال های دینی خویش را مطرح کنند نداشتند. ممکن است آنان در مورد هر چیز دیگر سنوال کرده باشند ولی در نه در مورد دین.

Cyberspace has provided an ocean of opportunities creating such platforms to ask. This ocean liberates others by posing a question. What Dr. Shafa did by publishing his great books, has created opportunities for all to feel free to ask question. When Houshang Moieinzadeh published his book (God's Comedy = Comedy Khodayaan), he opened an argument for millions thinking of a question. When Ingersoll opened his mouth as orator he made people to look for questions.

دنیای رایانه ای اثبات نموده است که اقیانوسی است از امکانات و پایگاهی برای طرح سنوال ها. این اقیانوس دیگران را هم در پرسش هایشان به آزادی میرساند. آنچه دکتر شفا در کتاب هایش منتشر نموده بدست دادن امکاناتی است که مردم برای سنوال کردن آزاد انتظارش را میکشیدند. هوشنگ معین زاده در کتاب کمدی خدایان خود مبنای بحثی را گذاشت که میلیون ها را به فکر واداشت. آنگاه اینگرسول در سخنرانی هایش افکار مردم را به سنوال کردن سوق داد.

When I am questioned I do not think of critic; I think of facing a different kind of individual. One who wants to know more!

وقتی مورد سنوال قرار میگیرم آنرا به حساب انتقاد نمیگذارم؛ همیشه فکر میکنم که با فردی متفاوت روبرو هستم. شخصی که میخواهد بیشتر بداند.

Should we prevent creation of an ocean of questions? Should we let mullahs run their thousands of years old show; not letting others ask their legitimate questions?

آیا ما بایستی از بوجود آمدن چنان اقیانوسی از سنوال جلوگیری کنیم؟ آیا باز هم بایستی اجازه بدهیم ملایان همان تناتر هزار ساله خود را بازی کنند، و مانع شوند که مردم سنوال های بجای خود را مطرح کنند؟

That is where freedom of thought and speech is silenced!

این درست جانی است که آزادی اندیشه و بیان خفه میشود!

ح-ک

ژانویه 2004